

182573

Terk

DIA

ŞAH SÜLEYMAN

Aslanapa, Oktay

A metal object bearing the inscription of the Safavid Shah Suleyman .-- 1973 : Journal of the Regional Cultural Institute (Iran, Pakistan, Turkey), vol. 6 pp. 143-144, (1973)

Sulayman I, Safavid Shah

جانشین شاه عباس دوم برگزیدند؛ اما با دخالت آغامبارک، رئیس خواجهگان دربار، و دادن خبر سلامت صفی میرزا، وی را بر تخت حکومت صفوی نشانند (کمپفر^۲، ص ۳۷-۴۰). سیاحان اروپایی بیشترین اطلاعات درباره شاه سلیمان را گردآوری کرده‌اند. او نخستین بار در ۱۰۷۷، با عنوان شاه صفی تاج‌گذاری کرد و به بخشش از خزانه پرداخت و دستور داد مهرها و مسکوکات را تغییر دهند و پس از آن به خوش‌گذرانی پرداخت. پس از چندی، بیمار شد و بیماری‌اش با حملات ازبکها به مرزهای شرقی و قزاقها به سواحل دریای خزر مصادف شد. افزون بر آن، خطر حمله اورنگ‌زیب^۳ به قندهار و عثمانیها به مغرب شدت یافت و در اصفهان و تبریز و بعضی مناطق دیگر قحطی و طاعون پیدا شد (نصرآبادی، ص ۴۷۸؛ نیز کمپفر، ص ۴۰-۴۴؛ شاردن، ج ۱۰، ص ۱۳۵-۱۳۸). از این رو، منجمان درباری از شاه خواستند تا بار دیگر در ساعت سعد تاج‌گذاری کند. شاه که به احکام نجوم و استخاره پایبند بود در ۱۰۷۸، با عنوان سلیمان تاج‌گذاری کرد (خاتون‌آبادی، ص ۵۲۹-۵۳۰؛ قس کمپفر، ص ۴۶، که این تاریخ را ۱۰۷۹ نوشته‌است). شاه پس از بهبود، دستور تغییر مجدد مهرها و مسکوکات را صادر کرد (کمپفر، همانجا). او که در آغاز سلطنت گشاده‌دست بود، با خالی شدن خزانه، تغییر روش داد و با سخت‌گیری بر اهالی و درباریان به پرکردن خزانه پرداخت؛ حتی مناصب درباری را تا حد امکان به کسی نمی‌داد و حقوق صرفه‌جویی شده را برای خود نگاه می‌داشت (همان، ص ۵۹). او که توانایی اداره کشور را نداشت کارها را به میرزا محمد مهدی، اعتمادالدوله، که از زمان پدرش متصدی این منصب بود سپرد؛ اما پس از مدتی به علت نارضایتی او را عزل کرد و شیخ‌علی خان زنگنه^۴ را در ۱۰۷۹ یا ۱۰۸۰ به جای او گماشت (مشیزی، ص ۳۵۵؛ خاتون‌آبادی، ص ۵۳۱؛ اعتمادالسلطنه، ج ۲، ص ۹۸۰). با سپردن امور به شیخ‌علی خان، شاه صفوی حدود بیست سال مملکت را در آرامش نگه داشت. شیخ‌علی خان به اصلاحات اساسی در امور اداری و اقتصادی دست زد و شاه با اعتماد کارها را به وی سپرد و خود بیشتر اوقاتش را در حرمرسا و مهمانیهای درباری می‌گذراند. باین همه، شاه نظر نهایی را پس از مشورت با خواص اهل حرم اعلام می‌کرد (کمپفر، ص ۳۱، ۶۳، ۸۷). با درگذشت شیخ‌علی خان زنگنه در ۱۱۰۱، میرزا محمد طاهر وحید قزوینی^۵ جانشین او شد (خاتون‌آبادی، ص ۵۴۷). در دوران وزارت محمد طاهر، به تدریج برخی نشانه‌های وجود بحران در مملکت افزایش یافت. در این ایام، اخباری از ناامنی راهها و فعالیت راهزنان بلوچ و افغان در ولایت کرمان گزارش شده‌است

احمد بیمنیار، تهران ۱۳۱۷ ش؛ احمد بن نصرالله توی و همکاران، تاریخ الفی: تاریخ هزارساله اسلام، چاپ غلامرضا طباطبائی مجد، تهران ۱۳۸۲ ش؛ جویوش؛ حسن بن محمد حسن غزنوی، دیوان، چاپ تقی مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۸ ش؛ علی بن ناصر حسینی، اخبارالدولة السلجوقیة، چاپ محمد اقبال، لاهور ۱۹۳۳؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده؛ دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، چاپ محمد رضائی، تهران ۱۳۳۸ ش؛ محمد بن علی راوندی، راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، به سعی و تصحیح محمد اقبال، بانضمام حواشی و فهارس با تصحیحات لازم مجتبی مینوی، تهران ۱۳۶۴ ش؛ محمد بن محمد رشیدالدین و طوطا، عرایس الخواطر و نفایس النوادر، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۲۱۸؛ محمد بن علی شیبانکاره‌ای، مجمع‌الانساب، چاپ میرهاشم محدث، تهران ۱۳۶۳-۱۳۸۱ ش؛ صفدی؛ ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقنامه، تهران ۱۳۳۲ ش؛ محمد بن محمد عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، نسخه خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۲۷-ب؛ احمد بن محمد غفاری قزوینی، تاریخ جهان‌آرا، تهران ۱۳۴۳ ش؛ یحیی بن عبداللطیف قزوینی، کتاب لب‌التواریخ، تهران ۱۳۶۳ ش؛ نجم‌الدین ابوالرجاء قسی، تاریخ الوزراء، چاپ محمدتقی دانش‌پژوه، تهران ۱۳۶۳ ش؛ علی بن احمد متعب‌الدین بدیع، کتاب عتبه الکتیبه: مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر، چاپ محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۲۹ ش؛ عثمان بن محمد مهناج سراج، طبقات ناصری، یا، تاریخ ایران و اسلام، چاپ عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۶۳ ش؛

Clifford Edmund Bosworth, "The political and dynastic history of the Iranian world (A. D. 1000-1217)", in *The Cambridge history of Iran*, vol.5, ed. J. A. Boyle, Cambridge: Cambridge University Press, 1968; Carla L. Klausner, *The Seljuk vevirate: a study of civil administration, 1055-1194*, Cambridge 1973; Ann Katharine Swynford Lambton, *Continuity and change in medieval Persia: aspects of administrative, economic and social history, 11th-14th century*, London 1988.

۱/ محسن رحمتی؛

سلیمان صفوی، هشتمین پادشاه سلسله صفویه، بزرگ‌ترین پسر شاه عباس دوم و جانشین وی. او از مادری چرکسی، به نام نکته خانم / ناکحه خانم، در ۱۰۵۷ متولد شد (شاردن^۱، ج ۹، ص ۴۰۸-۴۰۹). نامش صفی میرزا بود. کودکی و نوجوانی را تا بیست‌سالگی در حرمرسای قصر گذراند. هنگام مرگ شاه عباس دوم (عباس اول صفوی^۲؛ متوفی ۱۰۷۷)، برخی از درباریان به تصور اینکه وی مغضوب شاه بوده و چشمانش کور شده‌است، حمزه میرزا، برادر دیگر او را به‌عنوان

1. Chardin

2. Kaempfer

13 MAYIS 2009

Süleyman Sarı Süleyman TRK 180195

الثاني بامرهم أمر باخراجهم من إيران عنوة وهو ما أثار حفيظة قيصر الروس الكبير Alecis فقاد حملة على إيران ووصل إلى أطراف بحر قزوين ولكنه انسحب من المنطقة دون ان يحصل على نتيجة تذكر ويعد هذا الحادث أول حملة حربية روسية في تاريخ إيران ولها اهميتها في التاريخ السياسي لإيران. توفي شاه عباس الثاني في الرابع والعشرين من ربيع الأول عام ١٠٧٧هـ في قصر خسرو اباد في دامغان بعد حكم دام خمسة وعشرين عاماً^(٢٠٥).

شاه سليمان ١٠٧٧ - ١١٠٥ هـ / ١٦٦٦ - ١٦٩٣ م

خلف الشاه عباس الثاني ولدين هما صفى ميرزا وحمزة ميرزا وكان الامراء والاشراف يرغبون بانتخاب الابن الأصغر حمزة ميرزا ملكاً على عرش إيران وانشاعوا بأن صفى ميرزا قد سمل عينيه بأمر من والده^(٢٠٦)، ولكن أحد الخواجات المعروفين باسم اغا مبارك الذي كان يتمتع بنفوذ كبير في البلاط الصفوي رفض اقتراحهم وهدد بقتل حمزة ميرزا ان لم يتمثلوا بقبول صفى ميرزا ولسي العهد الشرعي واللاحق بعرش إيران فاضطر الامراء لقبول صفى ميرزا الذي تلقب في البداية بشاه صفى الثاني ثم بلقب شاه سليمان وأصبح شاهها على إيران وكان الشاه سليمان ضعيف النفس والإرادة مدمناً على الخمر ميالاً إلى مخالطة النساء والحريم وكان في ساعات سكره كثيراً ما ينزلق إلى أعمال همجية يصب جام غضبه على أفراد حاشيته^(٢٠٧) وقد ساد البلاد الإيرانية في عهده التدهور لتدخل الحريم والامراء والأعيان في شؤون الحكم وهو ما اطمع قبائل الاوزبك للهجوم على شمالي إيران وخراسان وعندما اعترض الشيخ علي خان زنكنة وزيره الأول على سلوكه وعدم اهتمامه بأمور دولته وابلغه ان العثمانيين عندما يتخلصون من حروبهم في اوربا سوف يهجمون على إيران ولن نتمكن من الصمود امامهم أجاب وزيره الأول ببرود تام لا يهمني ما يحصل ان بقيت لنا عاصمتنا اصفهان فتلك تكفيننا^(٢٠٨).

ويروى إنه قبل وفاته قال لرجال البلاط وأفراد حاشيته المقربين منه ان كنتم تريدون العزة والجلال واستقلال البلاد فانتخبوا ابني عباس ميرزا^(٢٠٩) شاهها على البلاد وإذا كنتم تريدون اليسر والراحة وهدوء البال والاستقرار فانتخبوا ابني الآخر سلطان حسين^(٢١٠) شاهها لإيران ولكن امراء واشراف البلاد ورجالات البلاط رؤوا من مصلحتهم انتخاب السلطان حسين شاهها للحفاظ على سلطاتهم ومراكزهم الرفيعة في

موسوعة تاريخ ايران السياسي

من بداية الدولة الصفوية الى نهاية الدولة القاجارية

تأليف

د. حسن كريم الجاف

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Dem. No:	180195
Tas. No:	955 CAF.M

المجلد الثالث

الدار العربية للموسوعات

1428/2008 Beyrut.

- is fohan

- Sah Sleymon

* دکتر امین پاشا اجلالی

اشارات تاریخی شهر اصفهان در دیوان میرزا محسن
تأثیر تبریزی* شاعر معاصر شاه سلیمان و شاه سلطان
حسین صفوی

در آثار فرهنگی و ادبی جهان ، تاریخ و ادبیات ، چون دو همراه
با وفا و قرین موافق کنار هم حرکت کرده و همدیگر را یاری و خدمت
کرده اند. این تعاون و همسویی گاهی به حدی است که تشخیص تفسوق و
رجحان جنبه ای برجسته دیگر دشوار می شود، کتاب هایی نظیر : تاریخ
بلعمی ، تاریخ بیهقی ، جهانگشای جوینی ، جامع التواریخ ، تاریخ
وصاف ... هر چند عنوان تاریخی دارند اما بیشتر از دیدگاه ادبی مورد
مطالعه و توجه قرار گرفته و از امهات کتب ادب فارسی محسوب
می شوند ، به همان نسبت بلکه حتی بیشتر آثار منظوم و منثور ادبی
کمر به خدمت تاریخ بسته و با ویژگی هایی که دارند مسایل و مطالب
تاریخی را تلخیص تر ، ماندگارتر و پایدارتر می سازند. اغلب وقایع
تاریخی کسوت نظم پوشیده و به آرایه های ادبی آراسته شده اند .

* عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز .

** دیوان محسن تأثیر تبریزی به تصحیح : امین پاشا اجلالی ، از

انتشارات مرکز نشر دانشگاهی .

نشریه

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تبریز

21 EYLUL 2007

۱-۲

Tebriz زمستان ۱۳۷۳ و بهار ۱۳۷۲
سال ۳۷ و ۳۸ شماره مسلسل ۱۵۲-۱۵۳

قیمت ۱۰۰۰ ریال

رجال دربار را به این فکر انداخت که نام صفی شوم است و به همین علت شاه در ۱۰۸۰ ق دوباره تاجگذاری کرد و نامش را از صفی به شاه سلیمان تغییر داد. در ۱۰۸۶ ق ترکمانان به رهبری آدینه سلطان به شهرهای استرآباد، دامغان و سمنان حمله کردند و به قتل و غارت مشغول شدند. در سال بعد این گروه سرکوب شدند. شاه سلیمان به تشریفات و دربار اهمیت بسیاری می داد. شاردن در توصیف حرم شاه سلیمان می گوید: حرم به نوعی هیئت مشاوره غیر رسمی شبیه است و معمولاً بر همه امور تفوق دارد. این هیئت مشاوره مرکب بود از: مادر شاه، خواجگان اصلی و زنان سوگلی شاه. شاهزادگان خاندان سلطنتی تحت نظارت حرم در جهل غیر قابل باوری نسبت به جهان خارج رشد می یافتند. در زمان شاه سلیمان امور مذهبی ابتدا در دست صدر بود که سلیمان آن را به صدر خاصه و صدر عامه تقسیم کرد. محمد باقر مجلسی - مؤلف کتاب مشهور بحار الانوار - شیخ الاسلام دربار سلیمان بود. در عهد شاه سلیمان نسبت به قضات شرع و خانواده آنها توجه خاصی می شد. فرمانی که در خصوص معافیت آقا محمد نصیر فرزند قاضی ابوطالب لاهیجانی از مالیات صادر کرده است، مؤید این مطلب است. در عهد شاه سلیمان صوفیان و روحانیان به جز دوره کوتاهی به کارهای برتر گمارده نمی شدند. مذهب و مذهبیین از ارج کمتری برخوردار بودند. در سال ۱۶۷۸ م طبق فرمانی که سلیمان در حال مستی امضاء کرده بود، رؤسای مذهبی یهودیان در اصفهان به قتل رسیدند و برخی نیز با پرداخت مبالغ بالا از مرگ نجات پیدا کردند. تعقیب یهودیان و مسیحیان نیز در این دوره وجود داشته است. از جمله روابط شاه سلیمان با کشور هلند بود، تجار هلندی از دریافت ابریشم های نامرغوب ایران گله مند بودند؛ ولی اولیای امر توجهی نداشتند. هلندیها هم چند کشتی به خلیج فارس فرستادند و بندر عباس را گلوله باران کرده و قشم را تصرف نمودند. شخصی به نام وان معول به اصفهان آمد و جزیره قشم به ایران برگردانیده شد. سپس شخص دیگری به نام وان لین به دربار ایران فرستاده شد که مذاکرات به نتیجه مثبت نرسید. در زمان سلیمان قزاق های نیمه وحشی به گیلان و مازندران حمله بردند. شاه سلیمان از دربار روسیه تقاضای مجازات قزاقها را نمود، دولت روسیه هم استینکارازین فرمانده قزاقها را در ۱۶۷۳ م در مسکو به دار آویخت. همچنین چارلز دوم پادشاه انگلستان از شاه سلیمان خواسته بود که درباره پرداخت سهم شرکت از درآمد گمرکی به مأموران خود دستورهای لازم بدهد، اما نتیجه ای حاصل نشد. امپراطوران آلمان همواره سعی در ایجاد روابط با شاهان صفوی علیه عثمانی داشتند. از جمله سفیری به نام آرشوگ دابارنل به

در حکمت سلیمان هر کس که شک نماید بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی .
منابع: اعلام قرآن، محمد خزائلی؛ معارف و معاریف، سید مصطفی حسینی دشتی؛ المیزان؛ قاموس کتاب مقدس. فاطمه ذوالقدری

سلیمان اصفهانی، حیات و ممات وی در حدود اوایل عصر ناصری تا اواخر عهد قاجار بوده است. وی موسیقیدان، و از زنده ترین نی نوازان مکتب اصفهان و از اولین هنرمندان شناخته شده قرن گذشته به شمار می رود. روح الله خالقی می نویسد: «به قراری که شنیده ام، قبل از نایب اسد الله [اصفهانی] شخصی به نام سلیمان اصفهانی در نواختن نی بسیار مهارت داشته و حتی برخی او را بر نایب هم ترجیح داده اند». مهدی نوابی اصفهانی - از مشهورترین هنرمندان مکتب نی نوازی اصفهان - ابتدا نزد سلیمان خان تعلیم دید و سپس محضر نایب اسدالله را درک کرد. اساتید سلیمان خان اصفهانی شناخته شده نیستند و از او صفحه ای نیز پر نشده است. آهنگها و گوشه های منسوب به او و یا روایت او را می توان در مجموعه نوارهای انتشار نیافتنه ردیف نی که توسط حسن کسایی اصفهانی - نوازنده بزرگ معاصر - در اوایل دهه ۱۳۵۰ برای رادیو اصفهان نواخته و ضبط شده است، جستجو کرد.

منابع: سرگذشت موسیقی ایران، خالقی، ۱/۵۱۶، ۵، مصور، ۲۹۲؛ تاریخ تحول موسیقی در ایران، سپنتا، ۴۷۶. سیدعلیرضامیرعلی نقی

سلیمان اول صفوی (۱۰۷۷ - ۱۱۰۵ ق)، فرزند شاه عباس دوم، صفی میرزا و حمزه میرزا دو فرزند ذکور شاه عباس دوم بودند. صفی میرزا از خدمه ای چرکسی زاده شده بود، اما برادرش از زوجه گرجی شاه بود. صفی میرزا پسر بزرگتر شاه عباس دوم بود. ولی شاه او را دوست نداشت و پس از ۱۶ سالگی به دستور شاه عباس دوم در یکی از قصرهای سلطنتی زندانی شد. پس از مرگ شاه عباس امرای شاه در دامغان جلسه ای تشکیل داده و تصمیم گرفتند که حمزه میرزا را به سلطنت بگمارند و شایعه کردند صفی میرزا کور شده است. خواجه باشی حرم به نام آغا مبارک با این طرح مخالفت کرد و آنها را به قتل حمزه میرزا تهدید کرد، امرا هم قبول کردند و صفی میرزا با نام صفی دوم به سلطنت نشست. در ۱۰۷۷ ق وزارت شاه صفی را شیخ علیخان زنگنه به دست گرفت. در این زمان اداره امور بیشتر به دست اطرافیان شاه بود. ریاست شورای سلطنتی یعنی نظارت بر رؤسای کشوری، لشکری و مذهبی در دست وزیر بود. اوضاع آشفته کشور، مردم و

retained control only of his capital at Marrākush. In addition, the previous year his brother Mawlāy 'Abd al-Salām, who governed the province of Agadir and supported him hitherto, had entered into alliance with Mawlāy Sulaymān. Furthermore, the entire Moroccan fleet was controlled by this Sharīf, who had denounced as rebels the Pashas of the ports to the south of Rabat, who for their part recognised the authority of none of the claimants. A short-lived rebellion had erupted at Salé, where there were aspirations towards the formation of an independent republic.

By 1796, Mawlāy Sulaymān was effectively considered the undisputed sovereign of Morocco by the majority of European nations. In Rajab 1211/January 1797 he finally subdued the troublesome province of the Shāwiya, and then, recognised by the 'Abda and Dukkāla, he succeeded in taking possession of Marrākush in early December of that year/late Djumādā II 1212. The unity of Morocco was realised, and the defeated claimant took refuge in the al-Sharābī zāwiya.

Taking advantage of the anarchy which had persisted for five years, the Algerians had occupied Wudjda. Having consolidated his authority, Mawlāy Sulaymān requested the withdrawal of Muḥammad Pasha from the town and the surrounding region, and the province was once again under Moroccan control (1211/1796-7).

Although the sultan had succeeded in regaining control of his eastern frontier, throughout his reign he was obliged to confront continual opposition on the part of the Berber tribes, especially those of the Middle Atlas where a certain *murābiṭ*, Sīdī Muḥammad U-Naṣīr Amḥāush, exerted a major influence. Between 1213/1798 and 1235/1819-20 there was a series of expeditions against these tribes. During the fourth campaign against the Ayt U-Malū of the Fāzāz in 1234/1818-19, the son of the sultan, Mawlāy Ibrāhīm, was killed. There were three expeditions against the tribes of the Rif, and against the Ayt Idrāsan, the Garwān, the Ayt 'Atta, the tribes of the Sūs, of the Drā' and the Sahara, military interventions followed one another in rapid succession. All these movements of troops contributed to famine in the countryside, and there were serious outbreaks of plague, especially in 1233-5/1818-20. In 1220/1805, intervening on behalf of the people of Tlemcen in their conflict with the western Bey, Muḥammad Mukallash, Mawlāy Sulaymān came into collision with the powerful brotherhood of the Derkāwa.

Although the inhabitants of Fās had been supporters of the sultan at the beginning of his reign, towards the end they rebelled against their governor al-Ṣaffār, appealed to some of the Berber tribes for aid and chose another sultan, a certain Mawlāy Ibrāhīm b. Yazīd, to whom they offered their allegiance on 24 Muḥarram 1236/1 November 1820. The latter died shortly after this in Tiṭṭiwān (Tetouan) and was replaced by his brother Mawlāy Sa'īd b. Yazīd. Mawlāy Sulaymān was then obliged to leave Marrākush and to lay siege to Fās, which he captured in Rajab 1237/March-April 1822. In the same year, the sultan attacked the Sharrardiyya zāwiya near Marrākush. Not only was he defeated but he was actually taken prisoner for a short time, before being sent back to Marrākush, where he died on 13 Rabī' I 1238/28 November 1822 after designating as his successor his nephew Mawlāy 'Abd al-Raḥmān b. Hishām.

Mawlāy Sulaymān was an energetic builder and a number of monuments are owed to him; in Fās, he was responsible for the construction of four great

mosques, three gates and a bridge; he also had mosques built in Wazzān, Tiṭṭiwān and Salé, and he restored the palaces of Miknās and the great mosque of Marrākush.

Bibliography: Abu 'l-Kāsim al-Zayyāni, *al-Turjūmān al-mu'rib 'an duwal al-Mashrik wa 'l-Maghrib*, ed. O. Houdas, 92, Fr. tr. *Le Maroc de 1631 à 1812*, Paris 1886, 169; Muḥammad Akansūs, *al-Djaysū al-'aramram*, lith. Fās 1336, i, 181; Ahmad al-Nāṣirī, *al-Istikṣā*, Casablanca 1956, viii, 86-174, Fr. tr. E. Fumey, in *Arch. marocaines*, ix (1906), 384-99, x (1907), 1-105; C. Posac Mon, *La difícil neutralidad de Marruecos en los años iniciales del siglo XIX*, in *Hespéris-Tamuda*, xxii (1984), 27-66; Mohamed el-Mansour, *Morocco in the reign of Mawlāy Sulaymān*, The Cottons, Outwell, Wisbech, Cambridgeshire 1990; M. Arribas Palau, *La evolución de la situación política en Marruecos (1792-1797) según el consul González Salmón*, in *Boletín de la Asociación Española de Orientalistas*, xxix (1993), 315-31.

(CH. DE LA VÉRONNE)
SULAYMĀN, SHĀH, Ṣafawid ruler, reigned 1076-1105/1666-94; oldest son and successor of Shāh 'Abbās II born to a Circassian mother, Nikāhat Khānum, in December 1647 or January 1648.

Originally named Ṣafī Mīrzā, Shāh Sulaymān was first crowned as Ṣafī II on 30 September 1666, an event preceded by a great deal of court intrigue.

Having spent his entire life in the confines of the harem, Ṣafī II was ill prepared for his task as ruler. Once crowned, he threw himself into a life of pleasure, also engaging in many acts of generosity, liberally granting favours and fiefs, and filling all vacant administrative positions, all of it at the expense of the treasury, which by 1668 was reportedly empty. The resulting impecuniousness, coinciding as it did with Özbek and Cossack raids across the northern borders, earthquakes in Shīrwān and Tabrīz, and drought followed by famine, convinced some court astrologers that the Shāh's coronation had occurred at an inauspicious moment. Ṣafī II thus was re-crowned Sulaymān on 20 March 1667.

He now underwent a radical shift from liberality to frugality. The number of troops of the royal guard was drastically reduced, many posts were left vacant for long periods of time, and the military budget was curtailed. At the same time, royal revenue was increased through new and higher taxes. This policy not only exacerbated Persia's military weakness but also furthered the deterioration of the country's economic base, so that there were frequent merchant bankruptcies and the circulation of a great deal of debased money. Widespread poverty and food riots in Isfahān in the 1670s were the result.

Eyewitness observers lay much of the blame for this state of affairs on Shāh Sulaymān, portraying him as a lethargic and superstitious weakling and drunkard, with resultant irrational, cruel and violent behaviour. Modern scholarship has built on this image to dismiss his entire reign as a period of effeminate sloth and uneventfulness. Sulaymān has been especially criticised for refusing all overtures by Western powers to lure Persia into an anti-Ottoman alliance. A closer look at the sources, however, reveals that his pacifism was not a matter of principle or simply a question of cowardice. Under him, the Persian army set out to counter Özbek raids and Balūčī aggression. The Shāh's decision to preserve peace with the Ottomans and not to enter an alliance with the European powers was rather based on strategic calculations of relative military strength and potential benefits. It is also not true that he did nothing to counteract economic prob-

182573
 Abdolm
 Safavi
 Saha
 ITM
 Sulayman

294. MATTHEE, Rudi. « Iran's Ottoman diplomacy during the reign of Šāh Sulaymān I (1077-1105/1666-1694) », in : Kambiz Eslami ed., *Iran and Iranian Studies. Essays in Honor of Iraj Afshar*. Zagros Press, Princeton, New Jersey, 1998, pp. 148-177.

L'article s'interroge sur les raisons de l'attitude pacifique des Safavides tardifs, particulièrement Šāh Soleymān (1666-1694), envers les Ottomans (après le traité de 1049/1639), dans le contexte international où des pressions européennes et russes sur l'Iran pour la formation d'une coalition anti-ottomane sont très fortes. L'auteur passe en revue les répercussions du traité de paix dans les domaines des activités diplomatiques safavides, ottomanes et européennes, que l'on connaît assez bien, et des activités commerciales, moins bien étudiées, qui se trouvent renforcées et sécurisées. La préoccupation des Européens face à l'inaction des Safavides (alors que les Ottomans subissent d'importants revers en Europe) est reflétée dans toutes les sources mises à contribution : italiennes (notamment Gemelli Careri), arméniennes (notamment le peu connu Petrus Bedik/Petik'), néerlandaises et autres.

À la lumière des sources étudiées, il apparaît que ce sont les considérations stratégiques et géopolitiques qui ont été déterminantes dans le refus safavide de la participation à la coalition internationale contre les Ottomans, et non pas une quelconque « apathie » personnelle de Šāh Soleymān. Vers 1680, les dignitaires de la cour se rendent très bien compte de l'état lamentable de l'armée safavide, tout en faisant face à d'importants problèmes budgétaires (le rôle du grand vizir Šeyḫ 'Alī Ḥān est à souligner). Il faut également noter le sentiment non négligeable de manque de confiance envers les Européens et leurs promesses militaires, auquel s'ajoute le danger peu probable mais réel d'une coalition anti-safavide de leurs voisins sunnites.

En appendices : texte italien et traduction anglaise des documents conservés à Rome dans la bibliothèque de Casanatense (récit d'une initiative diplomatique supposée de Šāh Soleymān) et dans la bibliothèque de l'Academia dei Lincei (la supposée correspondance entre Šāh Soleymān et le Sultan ottoman Mehmet IV). Ces écrits, ainsi que d'autres documents de ce groupe (voir pp. 163-164) sont identifiés comme exemples de la littérature anti-ottomane qui s'est développée en Europe après la prise de Constantinople.

M.S.

Šāh Soleymān I

201102